



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۶۹	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۲ / ۲۷
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسأله یازدهم عروه: حکم زکات قرض					
عنوان ۵	بررسی جواز نیابت در پرداخت زکات					
عنوان ۶	اشکال به دلالت روایت منصور بن حازم بر جواز نیابت در پرداخت زکات					
عنوان ۷	ردّ معظم له علیه السلام بر اشکال وارد شده					
عنوان ۸	پرسش اصلی: جواز تعدی از مقرض و مستقرض به دیگران					
عنوان ۹	نکته ای پیرامون قصد قربت در زکات					
عنوان ۱۰	بررسی روایات دال بر نیابت در زکات					
	• روایت اول: معتبره محمد بن مروان • روایت دوم: روایت کتاب غیاث سلطان الوری • روایت سوم: روایت عبدالله بن جندب					
عنوان ۱۱	نتیجه بحث					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

اشکال به دلالت روایت منصور بن حازم بر جواز نیابت در پرداخت زکات

در دلالت صحیحۀ منصور بن حازم بر جواز نیابت مقرض از مستقرض در پرداخت زکات، اشکالی مطرح شده است. مستند این استدلال، روایتی از امام صادق علیه السلام است که در آن آمده: «فِي رَجُلٍ اسْتَقْرَضَ مَالًا فَحَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَهُوَ عِنْدَهُ، قَالَ: إِنْ كَانَ الَّذِي أَقْرَضَهُ يُؤَدِّي زَكَاةَ فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ، وَإِنْ كَانَ لَا يُؤَدِّي أَدَى الْمُسْتَقْرَضِ»^۱؛ یعنی اگر قرض دهنده زکات مال را بپردازد، دیگر نیازی به پرداخت زکات توسط قرض گیرنده نیست. این روایت، جواز پرداخت زکات مال توسط مقرض به جای مستقرض را نشان می دهد.

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، ابواب من تجب علیه الزکاة، ب ۷، ح ۲.

اشکال وارد شده به این استدلال این است که ظاهر روایت، پرداخت زکات مستقرض توسط مقرض نیست؛ بلکه پرداخت زکات مال خود مقرض را نشان می دهد. به این معنا که اگر مقرض زکات مال خود را داده باشد، پس از انتقال مال به مستقرض، دیگر تکلیفی بر عهده مستقرض نخواهد بود؛ نه اینکه مقرض زکاتی را که بر مستقرض واجب است، ادا کند.

رد معظم له رحمته الله بر اشکال وارد شده

ما این استظهار را مورد اشکال قرار دادیم و دلایلی برای نادرستی آن ارائه کردیم:
اولاً: ظاهر عبارت: «إِنْ كَانَ الَّذِي أقرضَهُ يُؤَدِّي زَكَتَهُ» این است که زکات مال در زمان حال یا آینده پرداخت شود؛ درحالی که طبق استظهار شما، باید به صورت ماضی، یعنی «أَدَّى» گفته می شد.
ثانیاً: این سخن که مستقرض زکات مقرض راپردازد، معنا ندارد. در عبارت: «وَإِنْ كَانَ لَا يُؤَدِّي أَدَّى الْمُسْتَقْرِضُ»، طبق این تفسیر، باید مستقرض زکات مقرض راپردازد که این بی معناست.
ثالثاً: در روایت آمده «فِي رَجُلٍ اسْتَقْرِضَ مَالًا فَحَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَهُوَ عِنْدَهُ» که اساساً بحث در مورد وجوب زکاتی است که بر عهده مستقرض است. یعنی حول بر مالی که نزد مستقرض است گذشته و زکات بر او واجب شده است.
بنابراین، این روایت چنین مفادی را نمی رساند و آنچه گفته شده که این روایت دلالت دارد بر اینکه مقرض می تواند زکات مستقرض راپردازد، صحیح است. در این بخش، به نظر ما شبهه ای وجود ندارد.

پرسش اصلی: جواز تعدی از مقرض و مستقرض به دیگران

بحث اصلی این است که آیا می توان از مقرض و مستقرض، به غیر آنها، تعدی کرد؛ یعنی آیا شخص ثالثی می تواند به طور تبرّعی از طرف کسی که زکات بر او واجب است، زکاتش راپردازد؟
به عبارت دیگر، آیا نیابت حیّ از حیّ در مسأله زکات جایز است؟ مسأله به نیابت حیّ از حیّ برمی گردد. مستقرض در حال حاضر زنده است و زکات بر او واجب شده است. اینکه گفته می شود شخص دیگری به جای مستقرض زکات راپردازد، مصداق نیابت حیّ از حیّ است. آیا این امر جایز است یا خیر؟
نیابت از میت در مواردی که روایت داریم، مانند نماز و حج، امری مسلم است. اما بحث در نیابت حیّ از حیّ است.

نکته ای پیرامون قصد قربت در زکات

پیش از ورود به روایاتی که دالّ بر این مطلب هستند، نکته ای را یادآور می شویم: ما از مجموعه روایات استفاده می کنیم که زکات با قصد قربت، آثار فراوانی دارد؛ هم آثار دنیوی و هم آثار اخروی. در ترتب آثار خاص زکات به قصد قربت، تردیدی وجود ندارد که از آیات و روایات چنین استنباط می شود.
اما اینکه قصد قربت در زکات واجب، شرط باشد؛ یعنی شرط در حکم وضعی باشد و اگر قصد قربت نکند، همچنان ذمه اش مشغول به ادای زکات بماند، چنین چیزی مقتضای قاعده نیست. مقتضای قاعده، فراغت ذمه اوست؛ زیرا در اینجا دلیلی نداریم که در فراغت ذمه مکلف از زکات، قصد قربت معتبر باشد.
قصد قربت در ترتب بسیاری از آثار بر زکات شرط است. اما اینکه در زکات واجبی که ذمه صاحب مال را مشغول می کند، قصد قربت شرط باشد به این معنا که اگر قصد قربت نکرد، همچنان ذمه اش مشغول بماند، به نظر ما چنین نیست. در

واجبات مالیه، اگر دلیل خاص بر اشتراط قصد قربت در فراغت ذمه نداشته باشیم، قاعده اقتضا می کند عدم اعتبار قصد قربت در فراغت ذمه؛ زیرا فراغت ذمه با پرداخت و ایصال مال به مستحق، حاصل می شود، نه با قصد قربت. عبادات مالیه می توانند شبیه دین باشند؛ زیرا غرضی که در عبادات مالیه از ناحیه اشتغال ذمه مطرح است، به این معناست که تا پول به مستحق نرسیده، ذمه این شخص، مشغول است. اما اگر پول به مستحق رسید، دیگر ذمه اش مشغول به مال نیست؛ حتی اگر بدون قصد قربت باشد.

بنابراین، در زکات به این تفصیل قائلیم که زکات اگرچه در آن قصد قربت معتبر است - یعنی در ترتب احکام تکلیفی، مانند ثواب و اجر الهی - اما در حکم وضعی به معنای فراغت ذمه، دلیلی بر اشتراط قصد قربت نداریم؛ بلکه قاعده، ترتب اثر وضعی را اقتضا می کند؛ زیرا در اثر وضعی، آنچه مطلوب است، همان اثر خارجی است.

فعل خارجی در ترتب اثر وضعی، ملاک است؛ لذا اثر وضعی حتی بدون نیت هم برای عمل بار می شود؛ چه اثر وضعی منفی و چه اثر وضعی مثبت. اثر وضعی، اثر ذات العمل است و چون اثر، اثر ذات العمل است، لذا بار می شود و قصد هم در آن شرط نیست.

فراغت ذمه مدیون به زکات یا کسی که زکات بر او واجب شده، به ایصال المال الی المستحق حاصل می شود و قصد قربت در آن نقشی ندارد. بنابراین، اگر ایصال المال الی المستحق حاصل شد، فراغت ذمه تحقق پیدا می کند.

بازگشت به بحث اصلی: جواز تعدی از مقرض به غیر مقرض

همان طور که گفتیم، دلالت صحیحۀ منصور بن حازم بر جواز ادای زکات مستقرض به وسیله مقرض جای بحث ندارد و این دلالت مؤید این است که عبارت روایت دال بر فراغت ذمه است.

حال، آیا می توان از مقرض به غیر مقرض تعدی کرد؟ آیا شخص دیگری می تواند به جای کسی که زکات بر او واجب است - که مستقرض یک فردی از «من تجب علیه الزکاة» است - زکات بپردازد و با پرداخت زکات توسط او، ذمه مکلف، فارغ می شود یا خیر؟ روایاتی وجود دارد که شاید بتوان از آنها برای تعدی از مقرض به غیر مقرض استفاده کرد.

بررسی روایات دال بر نیابت در زکات

روایت اول: معتبره محمد بن مروان

محمد بن مروان نزد ما موثق است. در این روایت آمده:

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا يَمْنَعُ الرَّجُلَ مِنْكُمْ أَنْ يَبْرَّ وَالِدَيْهِ حَيَّيْنِ وَمَيَّتَيْنِ يُصَلِّي عَنْهُمَا وَيَتَصَدَّقَ عَنْهُمَا وَيَحُجَّ عَنْهُمَا وَيَصُومَ عَنْهُمَا فَيَكُونَ الَّذِي صَنَعَ لَهُمَا وَلَهُ مِثْلُ ذَلِكَ، فَيَبْرِيدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِرِّهِ وَصَلَاتِهِ خَيْرًا كَثِيرًا»^۱

یعنی چه چیزی مانع می شود از اینکه کسی از شما از طرف پدر و مادران کار خیری انجام دهد؟ نماز بخواند، صدقه بدهد، حج برود، روزه بگیرد. این کاری که برای پدر و مادر انجام می دهد، برای آنها نوشته می شود و ثواب آن برای او نیز منظور می گردد.

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الصلاة، ابواب قضاء الصلوات، ب ۱۲، ح ۱.

ظاهر این روایت و به قرینه روایات دیگر، مراد، اعمال برّ است که ظهور در مستحبات دارد. «یَبْرُ والدیه» به این طریق، ظهور در اعمال مستحبیه دارد؛ نه اینکه نماز واجب یا روزه واجب آنها را در حال حیاتشان برای آنها انجام دهد. بلکه می‌تواند این اعمال مستحبی را به نیابت از پدر و مادر انجام دهد و ثواب آن برای آنها نیز نوشته خواهد شد.

ممکن است کسی از این روایت استفاده کند که اگر شخصی می‌تواند به جای پدر و مادر نماز بخواند و صدقه بدهد، پس اگر زکات واجبی مثلاً بر عهده پدر یا مادر است، و شخص ثالثی مثل پسر می‌تواند زکات واجب پدر را بدهد. اما ما زکات واجب را از این روایات استفاده نمی‌کنیم؛ زیرا در ادامه می‌فرماید: «فَيَزِيْدُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ بِرِّهٖ وَصَلَاتِهٖ خَيْرًا كَثِيْرًا» و عمل برّ، ظهور در اعمال مستحبیه دارد که با واجب متفاوت است.

بنابراین، از این روایت نمی‌توان از مقرض به غیر مقرض تعدی کرد. گفتیم مقرض می‌تواند زکات مستقرض را بپردازد؛ اما از این روایت استفاده نمی‌شود که شخص ثالث که متبرّع است، بتواند زکات را متبرّعاً بدهد.

روایت دوم: روایت کتاب غیاث سلطان الوری

روایت دوم، روایتی است که مرحوم سید بن طاووس در کتاب غیاث سلطان الوری آورده و مرحوم صاحب وسائل آن را از سید بن طاووس روایت می‌کند: «عن الحسين بن ابي الحسن العربي الكوكبي في كتاب المنسك عن علي بن ابي حمزة قال:

«قُلْتُ لِأَبِي إِسْرَاهِيْمَ عليه السلام: أَحُجُّ وَأُصَلِّي وَأَتَصَدَّقُ عَنِ الْأَخْيَاءِ وَالْأَمْوَاتِ مِنْ قَرَابَتِي وَأُضْحِي؟ قَالَ: نَعَمْ تَصَدَّقُ عَنْهُ وَصَلِّ عَنْهُ وَلَكَ أَجْرٌ بِصَلَاتِكَ إِيَّاهُ»^۱.

از نظر سندی سند این روایت، اعتبار فنی را ندارد. حسین بن ابی الحسن العربی الکوکبی توثیقی ندارد. ضمن اینکه علی بن ابی حمزه هم مشترک بین بطائنی و بین علی بن ابی حمزه ثمالی است. اگرچه ما در محل خود گفته ایم که قبول نداریم که علی بن ابی حمزه بطائنی هم در روایت حدیث ثقة نباشد؛ در محل خود گفتیم این شخص فاسد العقیده بوده است؛ فاسد العمل بوده؛ خیانت کرده است. اما دلیلی نیست بر اینکه روایاتی را که نقل کرده ثقة در حدیث نباشد. چون علی بن ابی حمزه توثیق شده است. ولی دلیل تضعیفش، فساد عقیده‌ای است که داشته است؛ چون از واقفیه بوده یا رأس الواقفیه. بعد از امام کاظم عليه السلام توقف کردند و خدمت علی بن موسی الرضا نرفتند. خلاصه صرف نظر از آن مطلبی که ما در محل گفتیم که تضعیفاتی که به علی بن ابی حمزه بطائنی شده، تضعیف در روایت الحدیث او نیست؛ بلکه تضعیف شخص عملی یا تضعیف عقیده اوست، نه روایتش.

پرسشگر: ...

معظم‌له: ممکن است که کسی کافر باشد اما حرف راست بزند. از کافر بدتر که نیست؛ از این جهت ممکن است ثقة باشد؛ چون دروغ نمی‌گوید.

پرسشگر: ...

معظم له: ما در محل خود بحث کرده ایم - و تنها ایشان نیست - ما اصلاً معتقدیم که اینها اصحاب کتب بودند. کتبشان بین اصحاب، کتب معتبره ای بوده است. علی بن ابی حمزه از اجله اصحاب بوده است. این شخص، بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام منحرف شده است. این روایات و کتبش را که قبلاً نوشته بوده است، بعد از امام کاظم علیه السلام که ننوشته است. وقتی که راوی بوده و کتاب می نوشته از اجله ثقات بوده است و این توثیق ها مربوط به آن دوران صلاحش بوده است.

به هر حال هرچه کتاب دارد در مدت سلامتیش نوشته است قاعدتاً.

پرسشگر: ...

معظم له: می خواهم عرض کنم که نظیر شلمغانی بعضی هستند که صاحب کتابند. صاحب کتابند یعنی کسی که کتابش دست به دست می گشته و آن طرف و آن طرف می رفته است. این صاحب کتاب بودن معنایش این نیست که کتابش را بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام نوشته است. معنای صاحب کتاب بودنش این است که از قبل، صاحب کتاب بوده، کتاب را نوشته و این دست به دست می گشته است و روایاتی که از او نقل می شده در واقع از کتبش نقل می شده است.

حالا بگذریم از این نکته، خلاصه اینجا می خواستیم بگوییم که بر فرض هم که علی بن ابی حمزه بطائنی ثقة نباشد، این راوی چون مشترک است و اینجا ما نمی توانیم قائل به تمیز بشویم چون قرائن تمیزی نداریم لذا است که روایت از نظر سندی معتبر نیست.

اما دلالت روایت:

روایت می فرماید: «قُلْتُ لِأَبِي إِسْرَاهِيمَ عليه السلام: أَحْجُ وَأُصَلِّي وَأَتَصَدَّقُ عَنِ الْأَحْيَاءِ وَالْأَمْوَاتِ مِنْ قَرَابَتِي وَأَصْحَابِي؟ قَالَ: نَعَمْ تَصَدَّقُ عَنْهُ وَصَلِّ عَنْهُ وَلَكَ أَجْرٌ بِصَلَّتِكَ إِيَّاهُ».

باز هم مشکل است که از این روایت اطلاق بفهمیم یعنی این که منظور از «صَلِّ» در روایت مطلق الصلاة باشد چه صلاة واجب و چه صلاة مستحب. باز هم سیاق این روایت که «وَلَكَ أَجْرٌ بِصَلَّتِكَ إِيَّاهُ»؛ این صله است و یا کار مستحبی و خوبی است، خلاصه روایت هم از سیاقش هم از لحاظ دلالت لفظش، بیش از فعل مستحب استفاده نمی شود.

پرسشگر: ...

معظم له: حالا که معلوم بوده که واجب را نمی شود به نیابت انجام داد و همه می دانستند، لذا سؤالش حمل بر فعل مستحبی می شود. قرینه حال همین است. قرینه، به کلام ظهور می دهد.

روایت سوم: روایت عبدالله بن جندب

روایت سوم، روایتی از عبدالله بن جندب است که از نظر سندی معتبر است. سند مرحوم سید بن طاووس در غیات السلطان الوری قابل اعتماد نیست؛ اما روایتی با سندی قریب به این سند در قرب الإسناد حمیری نیز روایت شده که سند آن برای ما معتبر است.

در این روایت آمده:

«كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: أَسْأَلُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُرِيدُ أَنْ يَجْعَلَ أَعْمَالَهُ مِنَ الْبِرِّ وَالصَّلَاةِ وَالْخَيْرِ أَثَلَاثًا، ثُلَاثًا وَثُلُثَيْنِ لِأَبَوَيْهِ أَوْ يُقَرِّدَهُمَا مِنْ أَعْمَالِهِ بِشَيْءٍ مِمَّا يَنْطَوِّعُ بِهِ وَإِنْ كَانَ أَحَدُهُمَا حَيًّا وَالْآخَرُ مَيِّتًا؟ فَكَتَبَ إِلَيَّ: أَمَّا الْمَيِّتُ فَحَسَنٌ جَائِزٌ، وَأَمَّا الْحَيُّ فَلَا إِلَّا الْبِرَّ وَالصَّلَاةَ»^۱؛

یعنی تو از طرف میت می توانی عمل انجام دهی؛ اما برای حی، برّ و صله را می توانی انجام دهی. این روایت مخصوص روایت دیگر می شود و «برّ و صله» ظهور در عمل مستحبی دارد.

بنابراین، از این روایت نمی توان تعمیم به سایر اعمال واجب، به خصوص زکات داد.

نتیجه بحث

با توجه به بررسی روایات، به نظر می رسد که نمی توان از روایات موجود، جواز نیابت در پرداخت زکات واجب توسط غیر مقرض (شخص ثالث) را اثبات کرد و این مسأله همچنان محل بحث و بررسی است.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين